

### درباره روایت بدانید:

پایگاه خبری تحلیلی روایت در سال ۱۴۰۱ به منظور ارائه روایت اصیل و ناب از رویدادهای مرتبط با جغرافیا، تاریخ و هویت کشور و ملت افغانستان تأسیس شد. نکته قابل توجه این که پالیسی پایگاه خبری تحلیلی روایت را بازتاب روایت مردم، نه جناح‌های سیاسی، تشکیل می‌دهد.

اگر مخاطبی بپرسد که چرا روایت را ایجاد کرده‌ایم، پاسخش ساده است و آن این‌که ما امروزه در دنیا و بالاخص در افغانستان، در آتش روایات جعلی و دروغینی می‌سوزیم که هیچ ارتباط و پیوندی با تاریخ، فرهنگ و هویت امروز و دیروز کشور ما ندارد. روایت مسلط امروز در افغانستان، روایت حذف‌گرایانه‌ای است که مبتنی بر انحصارطلبی قومی، دیگرستیزی، فرهنگ‌زدایی و تبعیض جنسیتی است. آنچه امروز برای مردم این سرزمین حیاتی است ارائه یک روایت واقعی، مردمی و سازنده است که ما سعی داریم آن را با کمک مخاطبان خود ایجاد کنیم... روایتی از افغانستان و برای همه افغانستانی‌ها.

شماره دوم - بهار ۱۴۰۴

# ماہنامہ روایت

## شناسہ

صاحب امتیاز: عبدالشہید ثاقب

مدیر مسوول: شفیق اللہ احدی

سر دبیر: عبداللہ دانش

ھیأت تحریر: عبدالشہید ثاقب، شفیق اللہ احدی، عبداللہ دانش، محمد خالد صدیقی، ضیا ضیائی.

## نویسندگان این شماره

- عبدالشہید ثاقب
- محمد خالد صدیقی
- ضیا ضیائی
- عبداللہ دانش
- کیومرث دانش آبادی

۲۵.....حرف آخر

۴.....یادداشت مدیر مسوول

۵.....هشت ثور؛ حس قربانی‌شدگی در میان پشتون‌ها و ظهور طالبان  
(عبدالشهید ثاقب)

۶.....از دل جهاد تا پیروزی مجاهدین؛ ۸ ثور، روزی که افغانستان آزاد شد  
(محمد خالد صدیقی)

۹.....هشت‌ثور؛ سهم‌خواهی قومی و توطئه‌های خارجی از عوامل تضعیف حکومت استاد ربانی  
(ضیا ضیایی)

۱۱.....در هشت‌سالگی نبود عفیف باختری؛ گرامیداشت از شاعر انسان‌گرا و معترض  
(عبدالله دانش)

۱۳.....فردوسی، شاعر حماسه و اندیشه؛ از زادگاه تا شاهنامه  
(عبدالله دانش)

۲۲.....زندگی، آثار و افکار حکیم عمر خیام؛ به‌مناسبت زاد روز عمر خیام  
(کیومرث دانش آبادی)

۲۴.....۷ ثور؛ جرقه‌ای که افغانستان را به آتش کشید  
(ضیا ضیایی)

# یادداشت مدیر مسوول



در این شماره، از روایت‌های شفاهی مجاهدین تا تحلیل‌های تاریخی، از نگاه‌های نقادانه به فرجام آن پیروزی، تا تأمل در سرگذشت زبان و ادب فارسی، تلاشی شده است تا «روایت» نه یک‌سویه باشد، نه کلیشه‌ای. ما نه در پی قضاوت، که در جست‌وجوی درک عمیق‌تری از آنچه گذشته‌ایم هستیم تا چراغی باشد برای راهی که پیش رو داریم.

به باور ما، هشتم ثور تنها یک روز نیست؛ بلکه فرصتی است برای بازگشت به خویش. برای بازخوانی آنچه بودیم، و بازاندیشی آنچه باید باشیم. پیروزی، آنگاه معنا دارد که حافظه‌ی تاریخی آن حفظ شود؛ و حافظه‌ی یک ملت، جز با نوشتن، خواندن و پرسیدن زنده نمی‌ماند.

از شما دعوت می‌کنیم این شماره را با دیده‌ی تأمل و دل باز بخوانید. شاید در لابه‌لای سطورش، آن چیزی را بیابید که این روزها بیش از همیشه نیاز داریم: حقیقت، اگرچه تلخ؛ و امید، اگرچه دور.

با حرمت

مدیر مسوول ماهنامه روایت

در تقویم ما، برخی روزها تنها یک تاریخ نیستند، بلکه نبضی از حیات ملت‌اند؛ زنده، پررنگ، و گاه دردآلود. هشتم ثور، یکی از همان روزهاست. سالروز پیروزی مردم افغانستان بر اشغال نظامی شوروی؛ نقطه عطفی که برآمده از سال‌ها مجاهدت، رنج، آوارگی و ایستادگی بود. روزی که صدای ملتی در برابر استبداد بیرونی طنین انداخت و استقلال، اگرچه با بهای گزاف، دوباره در آسمان این سرزمین معنا یافت.

ماهنامه روایت در دومین شماره خود، با نگاهی نو و قلمی بی‌تعارف، تلاش کرده است تا این روز مهم را نه صرفاً در قالب یک یادبود سیاسی، بلکه به مثابه روایتی ملی و انسانی به تصویر بکشد. ما می‌دانیم که تاریخ، تنها خطی از رویدادها نیست؛ بلکه صداها، زخم‌ها، پرسش‌ها و امیدهایی‌ست که در لایه‌های آن نهفته‌اند. و از این رو، این شماره را به گفت‌وگو میان مقاومت و معنا، میان شمشیر و قلم، اختصاص داده‌ایم.

در کنار بازتاب دستاوردهای مردم افغانستان در برابر اشغال شوروی، نگاهی نیز افکنده‌ایم به بزرگان فرهنگ و زبان‌مان؛ از فردوسی، که هزار سال پیش با شاهنامه‌اش مرزهای هویت و زبان را نگه‌داشت، تا خیام، که با رباعی‌های تیزبینانه‌اش در دل تردید، تفکر را کاشت. این هم‌نشینی تاریخ و ادب، جنگ و حکمت، نه تصادفی‌ست و نه تزئینی؛ بلکه یادآور آن است که ملت‌ها تنها با پیروزی در میدان جنگ، آزاد نمی‌شوند، بلکه با حفظ ریشه‌های فرهنگی و میراث فکری‌شان به استقلال واقعی می‌رسند.



**هشت ثور؛ حس قربانی‌شدگی در میان پشتون‌ها و ظهور طالبان**  
**نویسنده: عبدالشهید**

امروز هشت ثور، سال‌روز پیروزی مجاهدین در افغانستان است. در هشت ثور سال ۱۳۷۱ بود که احزاب جهادی توانستند پس از ۱۴ سال پیکار علیه اتحاد جماهیر شوروی و رژیم کمونیستی در افغانستان پیروز شده و قدرت را به دست بگیرند.

همان قدری که پیروزی جهاد در سال ۱۳۷۱ برای مردم شیرین بود، اما حوادثی که پس از آن اتفاق افتاد و جنگ هابزی‌ای که پس از هشت ثور در کابل و ولایات افغانستان رخ داد، کام مردم را تلخ کرد.

همیشه برایم این موضوع پُرسش بوده است که چرا احزاب جهادی نتوانستند پس از سقوط رژیم کمونیستی، یک حکومتِ باثبات و فراگیر تشکیل بدهند؟ چرا هشت ثور به جنگ هابزی انجامید و به ویرانی کابل منجر شد؟

در باره‌ی این پُرسش، تا هنوز نویسندگان بسیاری نوشته‌اند و سخن گفته‌اند، اما آنچه را که من می‌خواهم در این‌جا روی آن تاکید کنم این است که پیروزی جهاد افغانستان در هشت ثور سال ۱۳۷۱، تنها پیروزی یک ایدیولوژی بر ایدیولوژی دیگر و پیروزی مردم افغانستان بر اتحاد جماهیر شوروی و رژیم وابسته‌اش نبود، بلکه باعث یک‌سری دگرگونی‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی در داخل کشور نیز گردید که برای برخی‌ها قابل تحمل نبود. مهم‌ترین آن‌ها، فروپاشی نظم مبتنی بر سلسله مراتب قومی بود.

واقعیت این است تا پیش از کودتای کمونیستی در افغانستان، قدرت سیاسی در درجهٔ اول در انحصار خانوادهٔ خاص و در سطح کلان‌تر در انحصار قوم خاص بود. با کودتای هفت ثور سلطهٔ خانوادگی ازهم پاشید و با پیروزی جهاد افغانستان انحصار قومی قدرت متلاشی شد و همهٔ اقوام به منابع سلطه دست یافتند.

فروپاشی نظم مبتنی بر سلسله مراتب، برای اقوامی که در موقعیت پیشین ذی نفع بودند، معنای جز تنزل اجتماعی و فساد نظم سیاسی نداشت. **تنزل اجتماعی** تلقی شد، چون آن‌ها برای بار نخست بود که می‌دیدند همهٔ اقوام تشکیلات نظامی و سیاسی خود را داشته و در معادلات قدرت سهمیم هستند؛ چیزی که در نظم سلسله مراتبی پیشین غیرقابل تصور بود. **فساد سیاسی** تلقی گردید؛ به خاطر آن‌که ذهنیت سنتی در هر چیز، حتا نظم اجتماعی، ثبات را اصل می‌داند و دگرگونی را معادل فساد.

افراطیت قومی آمد این تحرک اجتماعی و — به زعم خودشان— فساد سیاسی، یا به تعبیر انوارالحق احدی «زوال پشتون‌ها» را به خاطر سوءاستفاده های سیاسی از قبیله گرایی، به اضطراب عصبی تبدیل کرده و اقوام غیرخودی را به حیث دشمن و عامل آن معرفی نمود و ده ها تیوری توطئه بافت و به خورد افکار عامه داد. نمونه ای از این تیوری‌هایی که در افغانستان ساخته و بافته شده، کتاب «سقاوی دوم» است که توسط نویسندهٔ مستعاری به نگارش درآمده است. نویسنده این کتاب هنوز معلوم نیست، اما حدس و گمان بر این است که شاید اسماعیل یون باشد.

اسماعیل یون در این کتاب، مهم ترین عامل ناکامی پروسهٔ دولت سازی در افغانستان را مداخلهٔ کشورهای بیرونی از طریق برانگیختن اقوام غیرپشتونی در برابر حکومت مرکزی می‌داند. به همین خاطر، او برای تحکیم وحدت ملی و حکومت مرکزی پیشنهادکوچ و جابجایی‌های اجباری را ارائه می‌کند.

نتیجه‌ی تبلیغ این حس قربانی‌شده‌گی، این شد که حکمتیار از چهارآسیاب به سوی کابل موشک‌پراکنی کند و وقتی او در احیای نظم سلسله مراتب قومی ناکام شد، طالبان ظهور کردند تا این ماموریت را به وجه احسن به پیش ببرند. طالبان در واقع اگر امروزه همه‌ی اقوام افغانستان را از قدرت حذف کرده و یک حکومت کاملاً تک‌قومی و تک‌مذهبی ایجاد کرده‌اند، علتش همین است که آن‌ها مولود تبلیغ حس قربانی‌شدگی در میان پشتون‌ها هستند. بسیاری‌ها تصور می‌کنند که طالبان یک جنبش مذهبی اند. نخیر. بلکه یک گروه قومی‌اند که لباس مبدل مذهب را بر تن کرده‌اند تا مشروعیت دینی پیدا کنند.

به تعبیری دیگر، خاستگاه این جنبش با نازیسم یکی است. فرانتس نویمان، از اصحاب مکتب فرانکفورت، مقاله‌ای دارد زیر عنوان «اضطراب و سیاست». او در این مقاله در باره‌ی ظهور نازیسم صحبت می‌کند و می‌گوید که ظهور هیتلر در جامعه‌ی آلمان، محصول حس اضطراب و قربانی‌شدگی بود که آلمان را در سال های حاکمیت جمهوری وایمار فراگرفته بود. «آلمان در سال های ۳۳ – ۱۹۳۰ سرزمین باخودبیگانگی و اضطراب بود. حقایق را همه می‌دانند: شکست در جنگ، انقلاب رام و نافرجام، تورم، رکود اقتصادی، عدم خودیکی بینی با احزاب سیاسی موجود، فروماندگی نظام سیاسی. این ها همه نشانه های آوارگی، بی سامانی اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است. سردرنیاوردن از اینکه چرا انسان باید زیر چنین فشارهایی به سر ببرد و اینگونه مستاصل باشد سبب تحریک اضطرابی شد که سیاست ارباب و تبلیغات ضدیهود نازی ها آن را به اضطراب عصبی مبدل کرد».

طالبان اگرچه موفق شده‌اند یک حاکمیت کاملاً تک‌قومی ایجاد کنند و همان نظم سلسله‌مراتبی قومی را دوباره احیاء نمایند، اما من بعید می‌دانم که این نظم دوام یابد.

زیرا هشت ثور تنها نظم اجتماعی و سیاسی را دگرگون نکرد، بلکه ذهنیت‌ها را هم دگرگون نمود. امروزه در میان اقوام، داعیه‌ی عدالت‌طلبی و برابری‌خواهی به شدت قوی است. طالبان اگر چه با اعمال زور عریان توانسته‌اند مردم را ساکت کنند، اما نتوانسته‌اند قانع کنند. جامعه‌ای که اقناع نشده باشد، روزی شورش می‌کند.



## از دل جهاد تا پیروزی مجاهدین؛ ۸ ثور، روزی که افغانستان آزاد شد

نویسنده: محمد خالد صدیقی

هشتم ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی یکی از مهم‌ترین و پرشکوه‌ترین روزهای تاریخ معاصر افغانستان است. روزی که پرچم استقلال و آزادی بر فراز کابل به اهتزاز درآمد و مردم مجاهد افغانستان پس از سال‌ها مبارزه‌ی جانانه و مؤمنانه، طعم پیروزی بر رژیم کمونیستی و سلطه‌ی بیگانگان را چشیدند. این روز نه‌تنها پایان یک نظام وابسته، بلکه آغازگر فصلی نوین در حیات ملت مسلمان افغانستان بود؛ فصلی آکنده از ایمان، اخلاص، فداکاری، تقوا و وحدت. در این مقاله با تکیه بر منابع معتبر، سعی شده تا ابعاد معنوی، ارزشی و اجتماعی جهاد اسلامی افغانستان بررسی شده و نقش کلیدی مجاهدین در پیروزی ۸ ثور تبیین گردد.

## آغاز جهاد؛ ندای تکلیف الهی

با کودتای کمونیستی در سال ۱۳۵۷ و استقرار حکومت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سرکوب‌های بی‌رحمانه و تهاجم فرهنگی علیه اسلام آغاز شد. مردم متدین و ریشه‌دار این سرزمین، نمی‌توانستند تسلیم بی‌دینی و ظلم شوند. با صدور فتوای جهاد از سوی علما و شخصیت‌های دینی، موجی از ایمان و تکلیف‌مداری در سراسر کشور برخاست.

مجاهدین، بدون وابستگی به قدرت‌های خارجی، با نیت خالصانه و "فی سبیل‌الله" در کوه‌ها، دره‌ها و شهرها به پا خاستند. آنچه موتور محرک این قیام مردمی بود، نه زر و زور، بلکه باور عمیق به وعده‌های الهی، بهشت موعود، و روح ایثارگری در راه دین بود. **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** (سوره محمد، آیه ۷)

## عوامل معنوی و ارزشی پیروزی مجاهدین

۲- تقوا و ایمان عمیق

مجاهدین در شرایط سخت کوهستان، با کمترین امکانات اما با بالاترین سطح توکل، نماز شب، ذکر و دعا، به مقابله با تانک‌ها و هلیکوپترهای شوروی رفتند. ایمانِ آن‌ها به نصرت الهی، همان کلید غلبه بر دشمنی بود که روزگاری ابرقدرت خوانده می‌شد.

۳- اتحاد و اخوت اسلامی

رغم تفاوت‌های قومی و زبانی، وحدت اسلامی، محور پیوند مجاهدین بود. جبهات متعددی در سراسر افغانستان، بر پایه‌ی اخوت دینی، هم‌دیگر را تقویت می‌کردند. این روحیه وحدت، عامل مهمی در شکست دشمن و استقامت در برابر نفوذ عناصر تفرقه‌افکن بود.

۱- شجاعت و ایثار

قهرمانان زیادی در صفحات زرین تاریخ جهاد نقش بستند؛ جوانانی که با دستان خالی اما قلب‌هایی لبریز از ایمان، در برابر بمب‌ها و توپ‌ها ایستادند. شهادت‌طلبی نه از سر افراط، بلکه از درک عمیق فلسفه‌ی فداکاری در راه خدا بود.

## روز هشتم ثور؛ تحقق وعده‌ی الهی

روز هشتم ثور، تجلی تحقق وعده‌ی خداوند به اهل صبر و ایمان بود. رژیم کمونیستی سقوط کرد، حکومت اسلامی در کابل مستقر شد و مردم، پس از سال‌ها رنج، سرود پیروزی سر دادند. این پیروزی، نماد عزت ملت مسلمان افغانستان بود.

**كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ** (سوره بقره، آیه ۲۴۹)

## دستاوردهای ارزشی پیروزی مجاهدین

۱. پایان اشغال و احیای استقلال سیاسی

افغانستان توانست پس از نزدیک به یک دهه اشغال مستقیم و غیرمستقیم، باری دیگر استقلال خود را بازیابد. تصمیم‌گیری‌ها به‌دست مردم و نمایندگان واقعی‌شان افتاد، نه از بیرون مرزها.

۲- بازگشت به ارزش‌های اسلامی

با پیروزی مجاهدین، مظاهر اسلامی بار دیگر در زندگی روزمره مردم جاری شد. مساجد رونق گرفت، مکاتب دینی گشوده شد، و زنان و مردان، در فضای ایمانی نفس کشیدند.

۳- احیای عزت ملی و الگوسازی برای امت اسلامی

افغانستان، به‌عنوان سرزمینی که یکی از دو ابرقدرت جهان را شکست داد، الگویی برای امت اسلامی در ایستادگی، استقلال و باور به خویشتن شد. این پیروزی، الهام‌بخش آزادی‌خواهان جهان گردید.

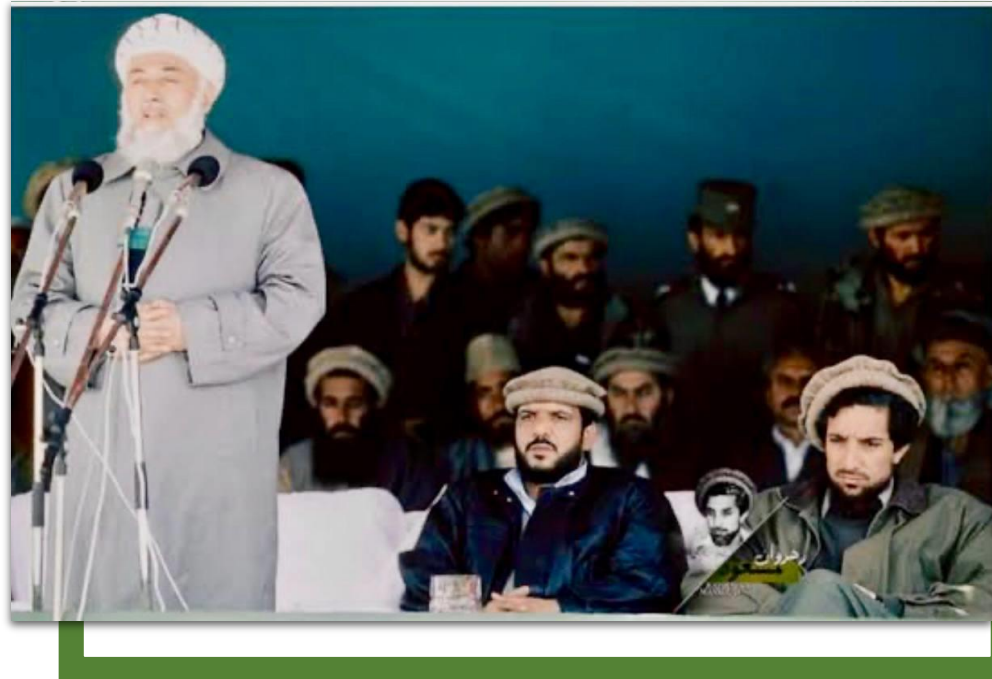
## مسؤولیت تاریخی نسل امروز

تاریخ‌زدایی، تحریف جهاد و فراموشی فداکاری‌ها، خطر بزرگی برای هویت ملی و اسلامی ماست. نسل امروز وظیفه دارد که با تحلیل درست، از این میراث گران‌بها صیانت کند، تا خون هزاران شهید در پای منافع سیاسی امروز ضایع نشود.

ما باید هشتم ثور را نه تنها به‌عنوان یک مناسبت سیاسی، بلکه به‌عنوان روز ایمان، غیرت، و استقلال واقعی پاس داریم.

## نتیجه‌گیری

جهاد ملت افغانستان علیه اشغال کمونیستی، نمونه‌ای بی‌نظیر از بیداری دینی، وحدت ملی و فداکاری در راه خداوند بود. هشتم ثور، نقطه‌ی تجلی این مجاهدت‌هاست. بزرگداشت این روز، نه تجلیل از گروه خاص، بلکه پاس‌داشت از روحیه‌ی ایثار، شجاعت، ایمان و وطن‌دوستی است. اگر امروز نیز به آن روح بازگردیم، هیچ قدرتی نخواهد توانست بر سرنوشت ملت ما سایه افکند.



### هشت‌نور؛ سهم‌خواهی قومی و توطئه‌های خارجی از عوامل تضعیف حکومت استاد ربانی

نویسنده: ضیا ضیایی

پیروزی مجاهدین افغانستان در ۸ ثور ۱۳۷۱/ اپریل ۱۹۹۲ و سقوط حکومت کمونیستی به رهبری دکتر نجیب‌الله، نقطه عطفی در تاریخ معاصر افغانستان بود. این پیروزی، حاصل سال‌ها مقاومت و جهاد مردم افغانستان در برابر اشغال شوروی و حکومت دست‌نشانده آن بود. اما به‌رغم این موفقیت‌های بزرگ، دخالت‌های داخلی و خارجی دولت مجاهدین را فرصت نداد که ثبات و امنیت را در کشور برقرار کند و به‌زودی جنگ‌های داخلی شعله‌ور شد و در نهایت به سقوط این حکومت و ظهور گروهی به‌نام طالبان انجامید.

### ۱. تعدد احزاب و گروه‌های مجاهدین

مجاهدین افغانستان یک حزب واحد و یک جبهه متحد نبودند، بلکه شامل چندین گروه و حزب با ایدئولوژی‌ها و اهداف متفاوت می‌شدند. این تعدد احزاب، مدیریت کشور را برای رییس دولت مجاهدین (استادبرهان‌الدین ربانی) با چالش‌های جدی مواجه کرد.

از سویی هم رقابت بین گروهی به شدت داغ بود. احزاب مانند حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جنبش اسلامی به رهبری جنرال دوستم و حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری، هر کدام به‌دنبال افزایش نفوذ خود بودند. این فشار احزاب برای افزایش نفوذ در عدم تفاهم روی وجود یک رهبری مشترک و پذیرفته‌شده توسط همه، باعث تفرقه و درگیری‌های داخلی شد.

### ۲. نگرش سهم‌خواهی و تقسیم قدرت

پس از پیروزی، به‌جای این‌که احزاب مخالف روی ایجاد یک دولت فراگیر تفاهم کنند، از راه دور سر جنگ گرفته و با میل تفنگ به سراغ تصرف چوکی‌ها رفتند. البته توافقنامه پشاور در سال ۱۹۹۲ که میان شماری از احزاب امضا شد؛ این توافق نیز نتوانست تا یک توازن ایجاد کند. همچنان برخی گروه‌ها مانند حزب اسلامی حکمتیار، حاضر به پذیرش حکومت استاد ربانی نشدند و به مخالفت مسلحانه پرداختند. بعدها حزب وحدت و حزب جنبش هم شورای هماهنگی را علیه حکومت نوپای استاد ربانی ایجاد و جنگ داخلی را شعله‌ور کردند.

### ۳. کارشکنی‌ها با ادعای عدالت‌خواهی اما با انگیزه‌های قومی و منطقه‌ای

بسیاری از اختلافات مطرح شده از سوی مخالفان دولت اسلامی، ریشه در مسایل قومی و حزبی داشت. برخی گروه‌ها با شعار عدالت و برابری، در واقع به دنبال منافع قومی خود بودند. حزب اسلامی حاضر نبود که یک فارسی زبان تاجیک در راس قدرت باشد. متأسفانه در این میان شماری از احزاب دیگر نیز با حکمتیار همسو شدند. این اختلاف‌ها باعث درگیری و راکت پراکنی و جنگ کابل (۱۹۹۲-۱۹۹۶) شد که هزاران کشته برجای گذاشت البته برخی گروه‌ها با وجود داشتن چند وزارت خانه در حکومت مجاهدین با آن هم با ادعای تحقق عدالت از روز اول حکومت مجاهدین دست به تخریب زدند. همچنان استفاده ابزاری از شعارهای مذهبی و عدالت‌خواهی نیز مطرح بود. گروه‌ها برای پیشبرد اهداف سیاسی خود، از مفاهیم دینی سوءاستفاده کردند. گلبدین حکمتیار که به مقام صدراعظمی تعیین شده بود، یک روز حاضر نشد تحت ریاست استاد ربانی وظیفه اجرا کند.

### ۴. اتحادهای نامیمون و توطئه‌های داخلی

از همان روزهای اول تشکیل حکومت مجاهدین، برخی جریانات مخالف، به‌ویژه حزب اسلامی حکمتیار، شروع به کارشکنی کردند. اتحاد‌های را با احزاب مختلف علیه حکومت استاد ربانی تشکیل دادند.

همچنان حمایت پاکستان از مخالفان از جمله حکمتیار که مورد حمایت سازمان استخبارات پاکستان (ISI) بود، حاضر به سازش با دولت ربانی نشد. از سویی هم جریانات مخالف به طالبان پیوستند یا به آنان کمک کردند. پاکستان دو هدف را دنبال می‌کرد، هدف اول اصلی این بود که به هر قیمتی شده یک‌حکومت دست‌نشانده همسو با خود را روی کار آورد. از سویی هم با استفاده از جنگ و درگیری هزاران میل سلاح و مهمات ثقیله و خفیفه را به غارت ببرد که برد.

### ۵. مداخلات خارجی به‌ویژه نقش مخرب پاکستان

همان طور که گفته شد، دخالت کشورهای منطقه، به‌خصوص پاکستان، یکی از عوامل اصلی تضعیف حکومت مجاهدین بود.

حمایت پاکستان و بویژه ISI پاکستان از ابتدا از جناح‌های مخالف حکومت استاد ربانی و بعد از طالبان تا یک حکومت طرفدار اسلام‌آباد در کابل تشکیل شود، منجر به تضعیف فروپاشی حکومت مجاهدین شد. کشورهای دیگر هم هر کدام دنبال منافع خود رفتند.

### جان‌گپ و پایان سخن

حکومت مجاهدین را سهم‌خواهی قومی احزاب و مداخلات خارجی فرصت نداد تا ثبات خوبی را در افغانستان بازگرداند. در حالی‌که مردم افغانستان امیدوار بودند پس از سال‌ها جنگ، صلح و توسعه را تجربه کنند. اگر بخواهیم در یک جمله خلاصه کنیم، دو عامل مهم (مداخله دولت پاکستان و زیاده‌خواهی‌های احزاب از جمله حزب اسلامی که در مقاطع چند حزب دیگر را با خود همراه کرد) از موانع اصلی سد راه موفقیت حکومت اسلامی بود.

### عبدالله دانش

هشت سال پیش، در تاریخ هشت ثور، اسدالله عقیف باختری، شاعر خوش‌نام و پرآوازه افغانستان، چشم از جهان فرو بست. این روز، یادآور غم‌انگیزترین لحظه‌ها برای ادبیات معاصر افغانستان است؛ چرا که یکی از بزرگترین شاعران معاصر این کشور، در حالی که در اوج قدرت هنری و شعری خود بود، جهان را ترک کرد. اما با وجود این که از آن زمان تا کنون هشت سال می‌گذرد، آثار و اندیشه‌های عقیف همچنان در دل‌های مردم و دنیای شعر فارسی زنده‌است، زندگی و آثار باختری همچنان یادآور اصالت، صداقت و انسانیت است.

عقیف باختری که با زندگی ساده و دور از هیاهو، در دل مردم قرار گرفت، امروز نیز همچنان در میان ما و در تاریخ ادبیات معاصر افغانستان منحیث یک نماد از شاعری راستین و با اراده شناخته می‌شود.

باختری در حالی که هیچ‌گاه از افغانستان مهاجرت نکرد و در سخت‌ترین شرایط جنگی و سیاسی کشور خود زندگی کرد، همواره به زندگی ساده و صادقانه پایبند بود. این زندگی ساده در شعرهای او بازتاب یافت و موجب شد که آثارش از دل مردم و درک واقعیت‌های اجتماعی آن‌ها بیرون آید. شعرهای عقیف باختری همیشه ساده، ملموس و در عین حال عمیق بودند، و همین ویژگی‌ها باعث شد که او نه تنها به عنوان یک شاعر، بلکه به عنوان یک اندیشمند اجتماعی در یادها باقی بماند.

### تأثیر عقیف بر ادبیات معاصر

با نگاهی به آثار عقیف باختری، درمی‌یابیم که او نقشی کلیدی در احیای غزل فارسی داشت. با استفاده از زبان ساده و روان، او توانست این قالب ادبی را که در دوره‌های مختلف رو به فراموشی رفته بود، دوباره زنده کند. آقای باختری همچنان به مضمون‌های اجتماعی و فلسفی در شعر خود پرداخته و همواره با نگاهی نقادانه به وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه افغانستان، مردم را به تفکر و همدلی دعوت می‌کرد.

او همیشه از هیاهوی شهرت و جلب توجه عمومی دوری می‌کرد و تمرکز خود را بر خلوص و اصالت هنر و ادبیات گذاشت. او معتقد بود که شعر نباید تحت تأثیر تجاری شدن یا رقابت‌های بازاری قرار گیرد.

این رویکرد باعث شد که او از بسیاری از شاعران هم‌دوره خود متمایز شود و شاعری مستقل و اصیل باقی بماند.

باختری نه تنها در دنیای شعر فارسی، بلکه در دنیای ادبیات معاصر افغانستان نیز جایگاهی ویژه دارد. شعرهای او همواره پر از انسانیت، صداقت و دغدغه‌های اجتماعی بودند و نشان‌دهنده روح بلند و مبارز او در برابر شرایط سخت زمانه بودند.

از عقیف باختری، اثرهای متعددی به‌جا مانده است که در آن‌ها تأثیرات عمیق اجتماعی، فلسفی و انسانی را می‌توان یافت. برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها و آثار او عبارت از: آوازهای خاکستری، سنگ و ستاره، با یک پیاله چای چطوری عزیز من؟، دو بوسه سیب و صد غزل اند.



### ناقوس مرگ

ناقوس مرگ را به صدا آورد غروب  
پاییز را به خاطر ما آورد غروب

ای کاش جای غصه – هر اندازه‌ایکه است  
یک تکه خاطرات تو را آورد غروب

ای سایه نهان‌شده در پرده‌های شام  
در مه، تو را چگونه به‌جا آورد غروب؟

گرگ از قفا و در جلو آغوش پرتگاه  
جز سوی مرگ، رو به کجا آورد غروب؟

تا خواهد از جدایی تو نغمه سر کند  
صد گونه پرده را به نوا آورد غروب

ای خسته از نمایش نیرنگ سرنوشت  
این پرده را به روی تو، تا آورد غروب

### عقیف باختر



## فردوسی، شاعر حماسه و اندیشه؛ از زادگاه تا شاهنامه

### نویسنده: عبدالله دانش

حکیم ابوالقاسم فردوسی، بزرگ‌ترین شاعر حماسه‌سرا در زبان فارسی است که از شهرت جهانی برخوردار می‌باشد. کُنیهِ وی «ابوالقاسم» و تخلص و شهرتش «فردوسی» است.

### نام و تخلص

همه‌ی تذکرها و تاریخ‌های قدیمی، از نام و نام پدر حماسه‌آفرین بزرگ خراسان، به یک‌سان سخن نگفته‌اند. در نخستین ترجمه‌ی شاهنامه – به زبان عربی، از فتح بن علی بنداری اصفهانی – نام فردوسی منصور و نام پدرش حسن آمده است. نبشته‌های دیگر از جمله: «عجایب‌المخلوقات»، «مقدمه‌ی بایستقری»، «مجالس‌المومنین»، «مجمع‌الفصحا» و «تذکره‌الشعرا»، نام و نام پدرش را به‌گونه‌ی حسن بن علی، حسن بن اسحاق، بن شرف‌شاه یا فرّخ‌محمد بن منصور، بن فخرالدین احمد، بن فرّخ‌فردوسی آورده‌اند.

استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر، محمد دبیرسیاقی و جلیل دوست‌خواه که از پژوهش‌گران معروف ادبیات فارسی در ایران‌اند، براین باورند که برای درستی و پذیرش این نام‌ها، هیچ دست‌آویز استواری در دست نیست. «تودورنولد» که شاهنامه‌پژوه پراوازه‌ی آلمانی است، نام فخرالدین را برای پدر فردوسی نمی‌پذیرد و بر آن است که لقب‌هایی که به «الدین» ختم می‌شود، تنها در زمان بلوغ فردوسی رواج یافته بود؛ آن‌هم به منزله‌ی لقب‌های عالی که به امیران مقدر داده می‌شد. دکتر امین ریاحی، از میان همه‌ی یادکردها، به سخنان حمدالله مستوفی در «تاریخ‌گزیده» ارزش می‌دهد که نام فردوسی را حسن و نام پدرش را علی نوشته است. از دید او این نام، گویا با شیعی بودن فردوسی سازگار می‌تواند باشد.

پروفسور محمودخان شیرانی که بررسی‌های جالبی درباره‌ی فردوسی و شاهنامه دارد و همچنان نخستین پژوهنده‌ی است که «هجونامه» و «یوسف و زلیخا» را از فردوسی ندانسته، می‌نویسد که پدر فردوسی، دو پسر داشت: یکی منصور و دیگر مسعود. استاد ذبیح‌الله صفا از میان گزارش‌های گوناگون، به سخن بنداری ارزش بیش‌تری داده است. البته در پژوهش‌های جدید، منصور بن حسن بسیار به‌کار می‌رود؛ اما در این که کُنیهِ فردوسی، ابوالقاسم و نام شاعری وی فردوسی است، هیچ‌کسی گمان‌مند (مشکوک) نیست. فردوسی از همان سال‌های سرایش شاهنامه، به این لقب شهرت دارد. سخن‌سرای بزرگ توس، در شاهنامه نیز نام اصلی خود را نیاورده و تنها نام شاعری‌اش «فردوسی» را یاد کرده است؛ بدین‌گونه:

به فردوسی آوازه دادی که می

مخور جز بر آیین کاووسِ کی

### سال‌زاد و زادروز

در نبشته‌های قدیم، هیچ یادی از سال‌زاد فردوسی نشده است؛ چه رسد به زادروز او. پژوهش‌گران در دو سده‌ی پسین نیز دیدگاه هم‌سانی درباره‌ی سال‌زاد فردوسی نداشته‌اند. گروهی، سال‌های ۳۲۳ و ۳۲۴ هجری قمری و کسانی دیگر، سال‌های ۳۲۹ و ۳۳۰ قمری را سال‌زاد فردوسی شمرده‌اند. بسیاری از شاهنامه‌پژوهان دوران ما، پذیرفته‌اند که در سال ۳۲۹ هجری – هنگامی که شمع زندگی رودکی، شاعر روزگار سامانیان و آدم‌الشّعراى زبان فارسی، در روستای رودک سمرقند خاموش شد، در روستای دیگری از قلم‌رو شعر پارسی – چراغ زندگی فردوسی روشن شد و بزرگ‌ترین حماسه‌سرای جهان، پا به هستی گذاشت.

تازه‌ترین جستارها، در راستای گفتمان سال‌روز فردوسی، بر پایه‌ی بیت‌هایی است که حماسه‌سرای بزرگ زبان فارسی، از سال‌های زندگی خود، در پیوند به سال‌های سرایش شاهنامه آورده است. فردوسی در شاهنامه از ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۶ و نزدیک به ۸۰ سالگی خود یاد کرده که هرکدام در پیوند به رویدادی ویژه، آمده است. محمد دبیرسیاقی در این‌باره، ۳۰ بیت از شاهنامه را بیرون کشیده و برشمرده است که اشاره به سال‌های ختم سرایش شاهنامه دارد.

از میان سال‌های یاد شده، ۵۸ سالگی فردوسی، برابر است با ۳۸۷ خورشیدی که در این سال، سلطان محمود غزنوی به پادشاهی رسیده است. پس سال ۳۲۹، سال‌زاد فردوسی است؛ چون از ۳۸۷ وقتی ۵۸ کم شود، ۳۲۹ به‌دست می‌آید. این سال‌زاد فردوسی از سوی دانشمندانی چون: حافظ محمود شیرانی، ملک‌الشعرا بهار، مجتبی مینوی و استاد ذبیح‌الله صفا نیز پذیرفته شده است.

### زادگاه فردوسی

همه نبشته‌ها و سرچشمه‌های نزدیک به روزگار فردوسی و همچنان همه پژوهش‌های معاصر براین سخن هم‌داستان‌اند که فردوسی، در روستای «باژ» یا «پاژ» نزدیک تابران یا تبران، از شهرستان‌های کهن توس زاده شده است. روستای باژ در دو فرسنگی شرق تابرانِ توس و ۱۵ کیلومتری شمالِ شهرِ مشهد، مرکز دهستان تبادکان است و در ۵۰۰ متری آن، تپه‌گونه‌ای است که مردم آن را «قلعه‌ی کهنه‌ی باژ» می‌خوانند.

#### خانواده و پایگاه اجتماعی فردوسی

فردوسی، در روزگار جوانی، دهقانی آزاد و سرافراز و سخت پای‌بند و دل‌بسته‌ی ارزش‌های والای انسانی، در فرهنگ آریایی به‌ویژه سیماهای غرورانگیز پهلوانی بوده و همچنان انسانی پُرشور و هم‌نشین همایش‌ها و بزم‌های هنرمندان و فرهیختگان روزگار خود، به‌شمار می‌آمده است.

عروزی سمرقندی، در چهارمقاله‌ی خود می‌نویسد: «استاد ابوالقاسم فردوسی، از دهاقین توس بود و در دیه «ده» باژ شوکتی تمام داشت که به دخل آن ضیاع، از امثال خود بی‌نیاز بود».

در این نوشته‌ی عروزی سمرقندی، دهاقین جمع دهقان، به معنای مالک «ده» و صاحب آب و زمین است؛ نه کشاورز ساده. دهقان در روزگار فردوسی، عنوان یکی از گروه‌های اجتماعی بود و همان مفهومی را داشت که در زمان ساسانیان داشته است.

دهقانان در دوره‌ی ساسانی، مانند اشراف درجه اول، از گروه فرا دستان و طبقه‌ی عالی جامعه بودند.

پدر فردوسی که از گروه دهقانان بود، خواه‌ناخواه به پرورش فرزندش، هم‌ساز با سنت‌های گروه‌های اجتماعی خود، گرایش داشته و او را برای فراگیری دانش‌های روزگار به‌ویژه تاریخ و سرگذشت قومی خود به مکتب فرستاده است. از شاهنامه هم برمی‌آید که فردوسی به گروه دهقان فراوان مهر می‌ورزیده است. از پدر، مادر و دیگر و خویشاوندان فردوسی، اطلاعی در دست نیست. پژوهش‌گرانِ شاهنامه، «بت مهربان» یا «مهربان سرو» را در آغاز داستان بیژن و منیژه – که از نخستین داستان‌های به نظم درآمده‌ی فردوسی است همسر فردوسی می‌دانند. از گفت‌وگوی حماسه‌سرای توس، در آغاز داستان چنین پیداست که همسر او، با سواد، آگاه و بزم‌آرا و چنگ‌نواز بوده و از داستان‌های کهن ملی آگاهی داشته است.

برفت آن بت مهربانم به باغ

بیاورد درخشنده شمع و چراغ

گهی می‌گسارید و گه چنگ ساخت

تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت

فردوسی یک پسر داشت که در عمر ۳۷ سالگی درگذشت و این روی‌داد تلخ، در ۶۵ سالگی سخنور توس رخ داده است. فردوسی که در این هنگام سخت تنگ‌دست و درمانده شده بود و دست‌یاری، جز پسر یگانه‌ی خود نداشت، روانش رنجور و افسرده گشت؛ چنان‌که بیت‌هایی در سوگ فرزندش سروده است که اندوه جان‌کاه او را بیان می‌کند:

مرا سال بگذشت بر شصت‌وپنج

نه نیکو بود گر بیازم به گنج

مرا بود، نوبت برفت آن جوان

ز دردش منم چون تنِ بی‌روان

ز بدها، تو بودی مرا دست‌گیر

چرا چاره جُستی ز همراه پیر

جوان‌را چو شد سال بر سی‌وهفت

نه بر آرزو یافت گیتی، برفت

با نگرش بر این‌که فردوسی، هنگامِ مرگِ پسرِ ۳۷ ساله‌اش، ۶۵ سال عمر داشته است، پس پدر و پسر ۲۷ سال تفاوت سن داشته‌اند. بنابراین، فردوسی در ۲۸ سالگی صاحب پسر گردیده است. اگر این پسر، فرزند نخستین او باشد، فردوسی کم‌ازکم در ۲۷ سالگی همسر برگزیده و خانه‌دار شده است .

به نوشته‌ی نظامی عروزی سمرقندی، فردوسی دختری هم داشته که تا پس از درگذشت او زنده بوده است. اما در مقدمه‌ی بایسنقری، آن‌جا که از بُردن جنازه‌ی فردوسی به‌گورستان و رسیدن صِله‌ی سلطان محمود به شهر توس سخن می‌رود، به جای دختر، از خواهر فردوسی یاد گردیده است.

#### آموزش فردوسی

این‌که فردوسی در کدام مدرسه به آموزش و فراگیری دانش پرداخته، آگاهی درستی در دست نیست؛ مگر این‌که می‌دانیم چون پدر فردوسی از دهقانان توس بوده، فرزندان این گروه، خواه‌مخواه با بهره‌مندی از آموزگاران شایسته، با دانش و با اخلاق بار می‌آمدند و به تاریخ و فرهنگ، آیین‌ها و سنّت‌های ملّی آشنا می‌گردیدند .

پدر فردوسی به آموزش و پرورش فرزندش دل‌بسته‌گی داشت. ازاین‌رو، فردوسی دوران کودکی و جوانی‌را در راه آموزش و جست‌وجوی دانش‌های گوناگون گذرانده است. آزاده‌گی و گردن‌فرازی فردوسی، رفتار و روش نیکو و پاکیزه‌گی زبان او که در شاهنامه بازتاب دارد، نمایان‌گر پرورش خانواده‌گی و دانشوری اوست. فردوسی در دانش‌های ادبی و دینی، استادی توانا بود و با کلام و منطق و فلسفه‌ی یونان آشنایی ژرف داشت.

فردوسی به زبان عربی که زبان خلافت آن روزگار بود – نیز آشنایی داشت و افزون بر تاریخ و ادب فارسی، از ادبیات عرب و دانش‌های دینی بهره‌ی تمام داشت و دیوان‌های شاعران عرب را می‌خواند. او گذشته از زبان فارسی و عربی، به زبان پهلوی زبان نیاکان و سرچشمه‌ی ادب و فرهنگ و تاریخ آریانا یا ایران پیش از اسلام است – نیز آشنا بود و آن‌را می‌دانست.

اثر بزرگی همچون شاهنامه، خود گواه است که فردوسی نه‌تنها از دانش‌ها و آموزه‌های گوناگون زمان خود بهره داشت، بلکه در هوش و خرد و بینش کم‌همتا بود. گذشته از این، چنان‌که پسند آن روزگار بوده، اسب‌سواری و تیراندازی و برخی از شیوه‌های جنگ‌آوری را نیز آموخته بود. فردوسی از همان آغاز جوانی به سردون شعر دل‌بسته‌گی داشت و برخی از داستان‌های کهن را به نظم می‌کشیده است.

چنان‌که قبلاً هم گفته شد، فردوسی از نظر مادی، دارای ثروت و موقعیت قابل توجهی بود و توانست در دوران نوجوانی و جوانی، کتاب‌های تاریخی فراوانی بخواند.

او پس از آشنایی با تاریخ ایران باستان، به داستان‌ها و افسانه‌های کهن آریایی بیش‌تر علاقه‌مند شد؛ چنان‌که تصمیم به نوشتن مجموعه‌ی عظیمی از داستان‌های اساطیری آریاییان گرفت و طبع و ذوق شاعری و شور و دل‌بسته‌گی او بر زنده‌کردن مفاخر ملی، باعث به‌وجود آمدن اثری به نام «شاهنامه» شد. فردوسی سرانجام در سال ۳۷۰ یا ۳۷۱ هجری‌قمری کارِ به نظم درآوردنِ شاهنامه را آغاز کرد.

#### سرودن شاهنامه

فردوسی شاهنامه را هنگامی سرود که زبان پارسی دِچار آشفته‌گی بود و او از ماندگارشدن این آشفته‌گی و افزونی آن جلوگیری کرد. شاهنامه‌ی حماسه‌ی منظوم فارسی‌زبانان است که برحسب دست‌نوشته‌های موجود، دربرگیرنده‌ی «پنجاه» تا «شصت‌ویک‌هزار» بیت بوده و یکی از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین سروده‌های حماسیِ جهان به‌شمار می‌رود. سرایش این اثر، دست‌آوردِ دست‌کم سی‌سال کارِ پیوسته‌ی این سخن‌سُرای نام‌دار است. چنان‌که خود در این مورد گفته است:

بناهای آباد گردد خراب

ز باران و تابشِ آفتاب

پی افگندم از نظمِ کاخی بلند

که از باد و باران نیابد گزند

بسی رنج بردم درین سالِ سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

و سرانجام فردوسی پس از سی‌سال کار پیه‌م، شاهنامه را به سلطان محمود غزنوی که تازه به سلطنت رسیده بود، اهدا کرد. سلطان محمود در ابتدا به‌عنوان پاداش و جایزه، به فردوسی وعده داد که «۶۰ هزار» دینار به او پرداخت می‌کند؛ اما خلاف وعده عمل کرد و تنها «۶۰ هزار» درم، یعنی «یک برده‌م» حصه‌ی مبلغی را که وعده داده بود، برای فردوسی فرستاد و بنابراین، او را رنجیده‌خاطر نمود.

فردوسی به دلیل رنجشِ خود از غزنه پایتخت غزنویان خارج شد و به زادگاه خود توس بازگشت. سلطان محمود پس از چندی از این عمل‌کرد خود پشیمان شد و فرمان داد تا ۶۰ هزار دینار را به توس ببرند و به فردوسی تقدیم کنند؛ اما هدیه زمانی به توس رسید که فردوسی حیات فانی را بدرود گفته بود.

فرمان‌برداران سلطان محمود، هدیه را به دختر فردوسی تقدیم نمودند؛ اما دختر فردوسی از پذیرفتن هدیه‌ی سلطان خودداری نمود و آن‌را پس فرستاد.

#### موضوع داستان‌های شاهنامه

فردوسی، در سخن‌سرایی، شاعری لطیف و پُرشور است؛ طبع لطیف و روحیه‌ی بلند وطن‌دوستانه در اشعارش دیده می‌شود. هَجُو، دروغ و تملق در سروده‌های فردوسی، جایی ندارد؛ او شاعری اخلاق‌گرا و آراسته با فضیلت‌های نیک انسانی و اخلاقی بوده است.

موضوع شاهنامه، افسانه‌ها و تاریخ ایرانِ قدیم، از آغاز تا حمله‌ی عرب‌ها به سرزمین ما، در سده‌ی هفتم میلادی است. شاهنامه از سه بخش تشکیل شده است: اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی.

#### حکمت و اندیشه‌ی فردوسی

آن‌چه که فردوسی به آن پرداخته است، جدا از جنبه‌ی شعری، جنبه‌ی علمی و دانشورانه نیز داشته است. فردوسی، تنها افسانه نوشت؛ او با ریزبینی منابع خود را که بیشتر آن، شاهنامه‌ی ابومنصوری بود بررسی می‌کرد، هرچند از منابع دیگر هم در این کار بهره گرفت.

فردوسی توانست از میان انبوهی از دانسته‌هایی که در دسترس داشت، مطالبی را گزیده و گردآوری کند که در یاد ایرانیان، ترکان و هندیان زنده بماند. شاهنامه گزیده ی همه‌ی میراث‌های ایران باستان است که در سده‌ی چهارم هجری قمری، به‌ویژه میان دهقانان آن روزگار زنده بوده است.

به‌نوشته‌ی جلال خالقی مطلق، فردوسی به‌سبب منش دهقانی، با فرهنگ و آیین‌های باستانی ایران آشنا بود و پس از آن نیز بر دامنه‌ی این آگاهی‌ها افزود؛ به‌گونه‌ای که این دانسته‌ها، مبنای جهان‌بینیِ شعری او را تشکیل داده است. به‌طور نمونه می‌توان آیینِ «می‌گساری» را نام برد. فردوسی بر بنیاد باورهای کهن آریایی «می» را نشان‌دهنده‌ی واقعیتِ ذات و گوهرِ آدمی می‌دانست که انسان باید در گاهِ شادمانی، شراب بنوشد؛ اما شادی و مستی آن است که از راه باده‌خواری به‌دست آید، نه از مستی. او عرب‌هایی را که با آیینِ «می‌گساری» بیگانه‌اند نکوهش کرده است.

خالقی مطلق می‌گوید: فردوسی با فیلسوفان و آن‌هایی که در پیِ اثبات وجود خدا بودند، مخالف بود. او باور داشت که خدا را با خرد، دل و یا دلیل نمی‌توان یافت. بلکه به باور او، وجود و یکتایی و قدرت خدا، همه‌گی در آفرینش و هستی، به‌خودی‌خود اثبات می‌شوند .

برپایه‌ی باورهای او، همه‌چیز از خوب و بد تنها به‌اراده ی خدا برای انسان‌ها رخ می‌دهند. فردوسی در منظومه‌ی خویش، هر جا که توانسته است از بزرگ‌داشت خرد و دانش دریغ نکرده و از آن به‌نیکی نام برده و آن را مایه‌ی رستگاری دانسته و از هرچه ایزد داده بهتر و برتر شمرده است. فردوسی در ستایش خرد به‌پیروی از باور حکیمان، به آن پرداخته است. او سروده‌های خود را با ذکر خرد که آن را حد برتر آفرینش دانسته، آغاز کرده:

به نامِ خداوندِ جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

به‌نوشته‌ی جلال خالقی مطلق، فردوسی خرد را سرچشمه و سرمایه‌ی تمام خوبی‌ها می‌داند. به‌باور وی حتی زندگی یا ناراحتی، غم‌ها و شادی‌ها، همه بر اثر بود و نبودِ خرد است و شخص خردمند چون برنامه‌ی زندگی بسیار مرتب و منظم دارد، همیشه در حال پیش‌روی است و به‌آرامی به اوج انسانیت که هدف نهاییِ آدمی است می‌رسد. فردوسی بر این باور است که آدمی با خرد، نیک و بد را از یک‌دیگر باز می‌شناسد و از این راه به نیک‌بختیِ این جهان و رستگاریِ آن جهان می‌رسد:

خرد رهنمای و خرد دل‌گشای

خرد دست گیرد به هردو سرای

خرد تیره و مرد روشن روان

نباشد همی شادمان یک زمان

چه گفت آن سخن‌گوی مرد از خرد

که دانا ز گفتار او بر خورد:

کسی کو خرد را ندارد به پیش

دلش گردد از کرده‌ی خویش ریش

هوشیوار دیوانه خواند وُرا

همان خویش بیگانه داند وُرا

از اویی به هردو سرای ارجمند

گسسته خرد پای دارد به بند

فردوسی را «حکیم» نیز گفته‌اند. با آن‌که گاهی فیلسوف را نیز حکیم می‌گفتند، اما در فرهنگ مردمی، انسان با دانش و اندیشمند را هم حکیم می‌گفتند که دور از خواهش‌ها و هوس‌ها اندیشه کند و به‌چشمی جز چشمِ سر به‌جهان بنگرد. بنابراین، فردوسی را حکیم گفته‌اند؛ چون او نمود این‌چنین انسانی بود. او افزون بر دانش‌های روزگار و خوانده‌های بسیار، مردی ژرف‌نگر، آزاد اندیش، تیزبین و نکته‌سنج در رویدادهای گذشته و حال بود.

به‌باور جلال خالقی مطلق، شاهنامه بزرگ‌ترین منبع فرهنگِ ساسانی است که در فرهنگ شاعر نیز اثرگذار بوده است. از همین رو، فردوسی را حکیم می‌نامند. حکمت او از سرچشمه‌ی فلسفی نبوده؛ حکمت او حکمتِ عملی و اخلاقی است. تا آن‌جا که بررسی اخلاق در شاهنامه خود کتابی سترگ می‌شود .

از این‌رو خالقی مطلق، شاهنامه را حماسه‌ای معنوی می‌نامد. او شاهنامه را فلسفه‌ی زندگی از دیدگاه فردوسی بیان می‌کند و آن را سراسر سرودِ مهر می‌داند. او می‌گوید سراسر شاهنامه، سرشار از پند و اندرز به فرمان‌رؤایان است و اندرزِ خسروِ پرویز به پسرش شیرویه را، شایسته‌ی آب زر و آویختنِ پیش چشم سردمداران می‌داند:

که ایران چو باغی‌ست خرم بهار

شکفته همیشه گلِ کامگار

پر از نرگس و نار و سیب و بهی

چو پالیز گردد ز مردم تهی

نگر تا تو دیوار او نفگنی

دل و پشت ایرانیان نشکنی

کزان پس بود غارت و تاختن

خروش سواران و کین آختن

زن و کودک و بوم ایرانیان

به اندیشه‌ی بد منه در میان

چو سالی چنین بر تو بربگذرد

خردمند خواند ترا بی‌خرد

فردوسی، این نموده‌های اخلاقی را سرچشمه‌های خرد می‌داند و بنیاد آن به‌شمار می‌آورد: دوری جستن از کردارهای ناشایست،

پرهیز از شتاب، بردباری، نرمی‌خویی، پرهیز از خودپسندی و غرور، شناخت ارزش و جایگاه دیگران، چشم نداشتن به زرق

و برق زندگی، به موقع سخن گفتن، با دوستان دانا نشستن و نادانان را به خرد رهنمون کردن، فرمان‌برداری از خداوند و ده‌ها موضوع دیگر.

خرد، یک نیروی درونی و معنوی و قدرت خدایی است که می‌تواند دارنده‌اش را به برترین جایگاه‌های انسانیت برساند و افزون بر این‌که وجه تمایز انسان و حیوان است، با ارزش‌ترین چیزی است که بود و نبودِ راستین انسان به آن وابسته است. نکته‌ی درخور توجه این است که با این‌که شاهنامه پُر از کارهای شگفت‌انگیز و پُر از سِحَر و جادوی ادبی است، باز هم فردوسی نسبت به امور خردورزانه، شیفته‌گی خود را ابراز می‌دارد. او توجه ویژه‌ای به اهمیت خرد دارد. خرد در بیت نخست شاهنامه، از نعمت‌های پُربهای خداوند عنوان شده و بخش دوم دیباجه‌ی شاهنامه ویژه‌ی آن است.

فردوسی، در سخن امانت‌دار است و حق‌شناس. او در گفتار، بی‌پرده است که نمونه‌اش را در انتقاد از شعر دقیقی و فراخواندن پادشاهان به دادگستری می‌توان دید. باور به ماندگاری نام نیک، انصاف در برابر دشمن، ستایش کوشش و دانش، مهر به همسر و فرزند، ستایش درنگ در کارها، نکوهش تنبلی، آز، دروغ، رشک و باور به ناپای‌داری جهان، از دیگر ویژگی‌هایی است که در سراسر شاهنامه به‌چشم می‌خورد. سرانجام، این‌که فردوسی خودآگاه است؛ خودآگاه درباره‌ی درست باورها و گفته‌های خویش و خودآگاه درباره‌ی جاودانی آفریده‌ی خود؛ یعنی شاهنامه.

### سال مرگ و آرامگاه فردوسی

فردوسی، سرانجام در سال ۴۱۱ هجری قمری، در زادگاه خود پدرود زنده‌گی گفت. پژوهندگان شاهنامه، از سال درگذشت شاعر و مدت عمر او گزارش‌های ناهمگون دارند. گروهی سال ۴۱۶ را – البته با گمان – سال درگذشت فردوسی می‌دانند و برخی‌ها بر ۴۱۱ هجری، انگشت می‌گذارند. دکتر جلیل دوست‌خواه می‌نویسند که خاموشی شاعر را در بیشتر پژوهش‌ها، در ۸۱ سالگی، سال ۴۱۰ نوشته‌اند. پیکر سخن‌سرای توس را در باغ خود وی، درون دروازه‌ی شهر توس، به خاک سپردند.

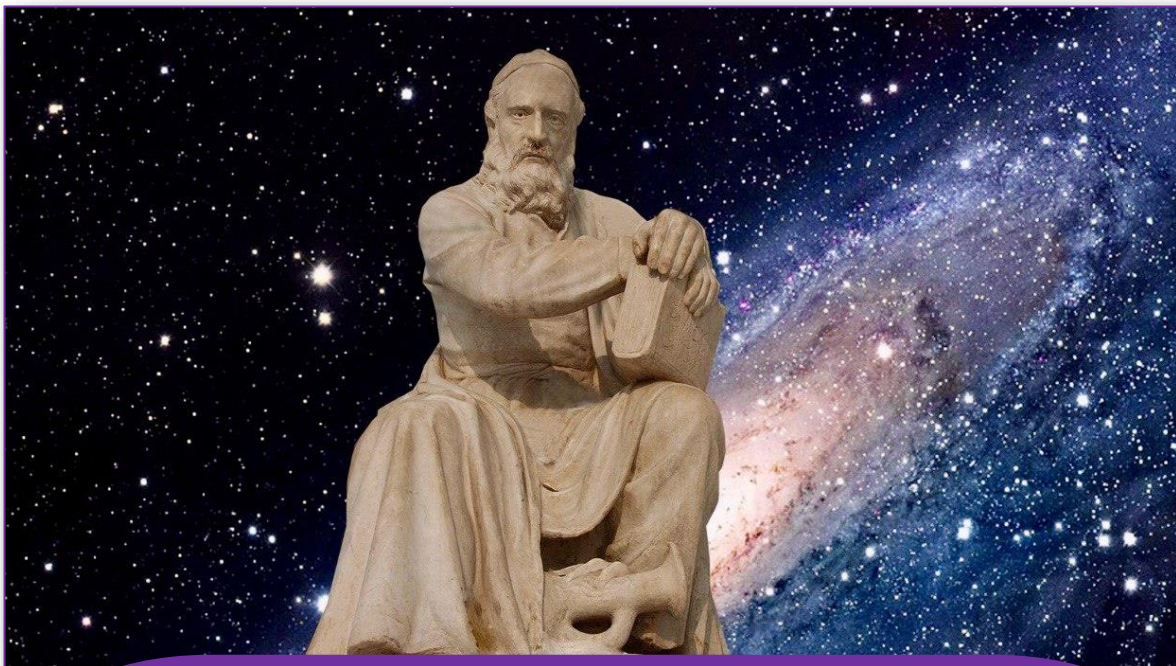
گزارش شده است که شیخ ابوالقاسم کرکانی –از فقیهان شهر – با رافضی نامیدن فردوسی، نگذاشت پیکر او را، در گورستان توس به خاک بسپارند. عطار نیشاپوری، این داستان را در «اسرارنامه» چنین تذکر داده است که «شیخ اکابر و ابوالقاسم کرکانی» تنها در جنازه‌ی فردوسی، نماز نخوانده‌اند. حمدالله مستوفی، در مقدمه‌ی «ظفرنامه» شیخ یاد شده را «ابوالقاسم کرکانی» دانسته است. محمد امین ریاحی، نسبت این افسانه را به شیخ ابوالقاسم کرکانی نمی‌پذیرد و بر آن است که چون شیخ ابوالقاسم کرکانی، هنگام درگذشت فردوسی، کمتر از ۳۰ سال داشت، بنا بر این مانعت او نمی‌توانسته است از سوی مردمی که هوادار فردوسی بوده‌اند، کارساز واقع شود. آرامگاه فردوسی، اکنون در توس، به مثابه‌ی یک دژِ پایداری سر بر افراشته و استوار ایستاده است و فرزندان فرهنگی و معنوی او، آن‌را چنان نماد و تندیس یادمان آزاده‌گانِ خراسانِ بزرگِ سده‌های نخستین دوران اسلامی، سپاس می‌گزارند و از حماسه‌سرا و حماسه‌آفرینِ سترگ فارسی، می‌آموزند که در روزگار خویش، چگونه زندگی کنند و چگونه شناخت و تعریفی از خود داشته باشند .

در ایران روز ۲۵ اردیبهشت / ثور، به نام روز بزرگداشت فردوسی نام‌گذاری شده است. هرسال در این روز و در هفته‌ی پایانی اردیبهشت، آیین‌های بزرگداشت فردوسی و شاهنامه و سخنرانی پیرامون آن‌ها در دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی در تهران، مشهد و برخی دیگر از شهرهای ایران و جهان برگزار می‌شود.

در افغانستان نیز در ۲۵ ثور/ اردیبهشت، از روز فردوسی در نهادهای علمی و فرهنگی چون دانشگاه‌ها و انجمن‌های ادبی، با ارایه‌ی سخنرانی و نوشتن مقاله‌های پژوهشی درباره‌ی فردوسی، بزرگداشت به عمل می‌آید.

#### منابع

۱. تقی‌زاده، حسن (۱۳۴۹). فردوسی و شاهنامه او. به کوشش حبیب یغمایی. تهران: انجمن آثار ملی.
- جعفریان، رسول (خرداد و تیر ۱۳۷۵). «شعوبیگری و ضد شعوبیگری در ادبیات اسلامی». آینه پژوهش. تهران (۳۸): ۱۹-۳۳.
۳. خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶). ادای دین به فردوسی و شاهنامه (متن سخنرانی دکتر جلال خالقی مطلق در جشن رونمایی شاهنامه فردوسی). بخارا. تهران (۶۴): ۱۱۴-۱۲۰.
۴. خالقی مطلق، جلال (بهار ۱۳۷۰). جهان‌شناسی شاهنامه. ایران‌شناسی. تهران (۹): ۵۵-۷۰.
5. خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱). سخن‌های دیرینه. به کوشش علی دهباشی. تهران: افکار. شابک ۹۶۴-۷۸۵۸-۰۹-۴.
- نیستانی خواجه محمد (۱۳۹۰). فردوسی‌شناسی، جزوه درسی برای دانشجویان دانشکده‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کابل.



### زندگی، آثار و افکار حکیم عمر خیام؛ به مناسبت زاد روز عمر خیام

نویسنده: کیومرث دانش آبادی

غیاث‌الدین ابوالفتح عُمَر بن ابراهیم خیّام نیشابوری، حکیم، فیلسوف، ریاضی‌دان، اخترشناس و شاعر بزرگ زبان فارسی، در اواخر سده‌ی پنجم و اوایل سده‌ی ششم هجری قمری می‌زیست. سال ولادت او دقیقاً مشخص نیست و ابتدای زندگی‌اش نیز از ابهاماتی برخوردار است. با این حال، برخی از منابع سال ۴۳۹ هجری را به عنوان سال تولد او ذکر کرده‌اند. عباس اقبال آشتیانی، خیام را از شاگردان ابن سینای بلخی می‌داند و دلایلی از کتاب «الکون والتکلیف» که خیام آن را در سال ۴۷۳ هجری قمری به زبان عربی نوشته، ارائه کرده است. در این کتاب، خیام از ابن سینا با لقب «افضل المتأخرین» یاد کرده و این نشان می‌دهد که وی از شاگردان شیخ‌الرئیس بوده است.

حکیم عمر خیام، در دوران میان‌سالی در نیشابور، حدیث، تفسیر، فلسفه، حکمت و اخترشناسی را آموخت و برخی از محققان می‌گویند که او فلسفه را به طور مستقیم از زبان یونانی فراگرفته بود. در سال ۴۴۹ هجری، کتابی به زبان عربی درباره معادلات درجه سوم تحت عنوان «رسالة فی البراهین علی المسائل الجبر و المقابلة» نوشت که در آن به اصول جبر و مقابله پرداخته بود.

خیام با نظام‌الملک توسی ارتباط نزدیکی داشت و کتابش را پس از تألیف به خواجه نظام‌الملک تقدیم کرد. پس از آن، خیام به دعوت سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی و وزیرش، نظام‌الملک، به اصفهان رفت تا سرپرستی رصدخانه‌ی اصفهان را به عهده گیرد. خیام هجده سال در این رصدخانه مشغول به فعالیت‌های علمی بود. در سال ۴۵۶ هجری، مهم‌ترین اثر ریاضی خود را با نام «رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس» نوشت که در آن خطوط موازی و نظریه نسبت‌ها را شرح داد. همچنین در حدود سال ۴۵۸ هجری، طرح اصلاح تقویم را ارائه داد که به تقویم جلالی معروف است.

غیاث‌الدین ابوالفتح عُمَر بن ابراهیم خیّام نیشابوری، حکیم، فیلسوف، ریاضی‌دان، اخترشناس و شاعر بزرگ زبان فارسی، در اواخر سدهٔ ی پنجم و اوایل سدهٔی ششم هجری‌قمری می زیست. سال ولادت او دقیقاً مشخص نیست و ابتدای زندگی اش نیز از ابهاماتی برخوردار است. با این حال، برخی از منابع سال ۴۳۹ هجری را به عنوان سال تولد او ذکر کرده‌اند. عباس اقبال آشتیانی، خیام را از شاگردان ابن سینای بلخی می‌داند و دلایلی از کتاب «الکون والتکلیف» که خیام آن را در سال ۴۷۳ هجری قمری به زبان عربی نوشته، ارائه کرده است. در این کتاب، خیام از ابن سینا با لقب «افضل المتأخرین» یاد کرده و این نشان می‌دهد که وی از شاگردان شیخ‌الرئیس بوده است.

حکیم عمر خیام، در دوران میان‌سالی در نیشابور، حدیث، تفسیر، فلسفه، حکمت و اخترشناسی را آموخت و برخی از محققان می‌گویند که او فلسفه را به طور مستقیم از زبان یونانی فراگرفته بود. در سال ۴۴۹ هجری، کتابی به زبان عربی درباره معادلات درجه سوم تحت عنوان «رسالة فی البراهین علی المسائل الجبر و المقابله» نوشت که در آن به اصول جبر و مقابله پرداخته بود.

خیام با نظام‌الملک توسی ارتباط نزدیکی داشت و کتابش را پس از تألیف به خواجه نظام‌الملک تقدیم کرد. پس از آن، خیام به دعوت سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی و وزیرش، نظام‌الملک، به اصفهان رفت تا سرپرستی رصدخانه‌ی اصفهان را به عهده گیرد. خیام هجده سال در این رصدخانه مشغول به فعالیت‌های علمی بود. در سال ۴۵۶ هجری، مهم‌ترین اثر ریاضی خود را با نام «رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس» نوشت که در آن خطوط موازی و نظریه نسبت‌ها را شرح داد. همچنین در حدود سال ۴۵۸ هجری، طرح اصلاح تقویم را ارائه داد که به تقویم جلالی معروف است.

#### رباعیات خیام

رباعیات خیام، یکی از مشهورترین آثار ادبی جهان است که تأثیر بسزایی در فرهنگ‌های مختلف داشته است. این رباعیات، که عمدتاً فلسفی و حکمی هستند، در سراسر دنیا به بسیاری از زبان‌ها ترجمه شده‌اند. مشهورترین ترجمه‌های این رباعیات توسط «فیتزجرالد»، نویسنده آمریکایی، صورت گرفت که باعث شهرت جهانی این آثار شد. این رباعیات در عین سادگی، حاوی معانی عمیق فلسفی هستند و خیام در آن‌ها به بیان افکار خود در زمینه‌هایی چون راز آفرینش، فانی بودن زندگی و لذت‌های دنیوی پرداخته است.

در رباعیات خیام، شاعر، دنیای پر از تضاد و ناپایداری انسان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و با شکوه از گذرا بودن عمر و لذت‌های دنیوی می‌گوید:

دَوَری که در او آمدن و رفتن ماست

او را نه بدایت، نه نهایت پیداست

کس می نزند دمی درین معنی راست

کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

خیام در رباعیات خود به مضمون‌های فلسفی عمیقی چون راز آفرینش، درک انسان از هستی، گذرا بودن زندگی و تقدیر الهی پرداخته است. در نگرش خیام، انسان نمی‌تواند به طور قطع از حقیقت زندگی و سرنوشت آگاه شود. او با شک و تردید به مسایل هستی‌شناسی نگاه می‌کند و از این جهت، بسیاری از آثار وی به عنوان نمایش‌هایی از تردید و اندیشه فلسفی در نظر گرفته می‌شوند. صادق هدایت، نویسنده ایرانی، در تحلیل رباعیات خیام، آن‌ها را به مضامینی چون «راز آفرینش»، «درد زندگی»، «گردش دوران» و «ذرات گردنده» تقسیم می‌کند. به اعتقاد هدایت، خیام در رباعیات خود انسان را به پذیرش گذرا بودن عمر و لذت بردن از لحظات اکنون دعوت می‌کند.

#### ۷ ثور؛ جرقه‌ای که افغانستان را به آتش کشید ضیا ضیایی



کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ بدون شک یکی از مهمترین روزها، یا به بیان دقیقتر، مهمترین روز در تاریخ پنجاه سال اخیر افغانستان محسوب میشود. اهمیت این رویداد آشکار است؛ چرا که با وقایع این روز، تاریخ افغانستان دگرگون شد و کشور وارد مرحله‌ای جدید در تاریخ معاصر خود گردید.

کودتای ۷ ثور، مانند بسیاری از رویدادهای چند دهه اخیر افغانستان، موافقان و مخالفانی دارد. موافقان عمدتاً جریان‌های چپ و هواداران آنها هستند که پس از ۱۳۷۱ تقریباً از ساختار سیاسی و نظامی حذف شدند و حتی پس از سال ۲۰۰۱ نیز، با توجه به سابقه جنایت‌بارشان، نتوانستند نقش مستقلی در عرصه سیاست افغانستان ایفا کنند. در مقابل، مخالفان این رویداد که اکثریت مردم را شامل می‌شوند و احزاب جهادی در رأس آنها قرار دارند، از این روز با عنوان «روز شوم و تلخ» یاد می‌کنند و آن را «روز سیاه» در تاریخ افغانستان می‌دانند.

البته قصد دفاع از کودتای خونین ۷ ثور و عاملان آن را ندارم، اما می‌خواهم به برخی پیامدهای مهم این رویداد اشاره کنم که ناخواسته جامعه سنتی و سلطنت‌پرست آن زمان را بیدار کرد و مردم را به صحنه مبارزه برای حق‌طلبی، عدالت‌خواهی و برابری کشاند؛ هرچند متأسفانه وقایع ناگواری پس از آن رخ داد.

۱. آغاز بحران و سیه‌روزی

بدون شک، دیدگاه کسانی که کودتای ۷ ثور را سرآغاز بدبختی‌های افغانستان می‌دانند، درست است. از این منظر، ۷ ثور روز شوم و سیاهی بود که جرقه جنگ‌های داخلی، کشتار، خونریزی و بحران‌های امروز افغانستان را زد. هرچند نمی‌توان حکومت دیکتاتوری آل یحیی (ظاهرشاه و داوود خان) و خفقان حاکم بر آن دوران را توجیه کرد، اما فاجعه اصلی که به کشته و زخمی شدن میلیون‌ها نفر و ویرانی کشور انجامید، از همین روز آغاز شد.

۲. کودتای مارکسیستی و شعارهای عدالت‌خواهانه

کودتای ۷ ثور یک کودتای نظامی مبتنی بر تنوری مارکسیسم–لنینیسم بود که با شعارهایی مانند «کار به اندازه توان، مزد به اندازه نیاز»، نفی استبداد طبقاتی و ایجاد دولت سوسیالیستی انجام شد. حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌خواست دولتی به نمایندگی از طبقه محروم ایجاد کند تا نابرابری‌های اجتماعی را از بین ببرد و قدرت را از دست شاهان، خوانین و زمینداران خارج سازد.

بر اساس تنوری مارکسیسم، جامعه بشری پنج مرحله تکاملی را طی می‌کند: کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم–کمونیسم. طبق این دیدگاه، تنها در مرحله کمون اولیه و کمونیسم نابرابری طبقاتی وجود ندارد، اما در مراحل میانی، طبقات حاکم و محکوم در تضاد هستند. مارکسیست‌ها معتقد بودند که تنها با «خودآگاهی طبقاتی» و قیام توده‌های محروم می‌توان به جامعه‌ای عادلانه دست یافت.

هرچند این نظریه مورد نقدهای جدی است، اما نکته مهم این است که کودتای ۷ ثور ناخواسته زمینه‌ساز جنبش‌های مردمی شد. پیش از این رویداد، ظاهرشاه و داوود خان هر بخش از افغانستان را که می‌خواستند به نام خود ثبت می‌کردند و مردم واکنشی نشان نمی‌دادند. اما پس از کودتا، مفاهیمی مانند عدالت اجتماعی، توزیع زمین و اقتصاد جمعی مطرح شد و مردم جرئت یافتند علیه نابرابری‌ها بایستند.

یکی از مهمترین پیامدهای کودتای ۷ ثور، زیر سؤال بردن نظام سیاسی مطلقه و تمامیت‌خواه گذشته بود. هرچند نظام خلق و پرچم نیز دموکراسی نیاورد و خود به حکومتی سرکوبگر تبدیل شد، اما این کودتا جرقه‌ای برای تغییر بود. مردم دریافتند که می‌توان حتی به کسی مانند داوود خان که همزمان رئیس‌جمهور، صدراعظم، وزیر دفاع و خارجه بود، «نه» گفت.

### زمینه‌های وقوع کودتای ۷ ثور

پرسش مهم این است که چه عواملی زمینه را برای این کودتا فراهم کرد؟ در پاسخ می‌توان به سه محور اصلی اشاره کرد:

۱. زمینه‌های سیاسی

– سیاست‌های ناکارآمد و استبدادی رژیم‌های ظاهرشاه و داوود خان

– قوم‌گرایی مبتنی بر پشتون‌والی و تبعیض سیستماتیک

– نارضایتی گسترده مردم و گروه‌های سیاسی

۲. زمینه‌های اقتصادی

– فقر گسترده و بی‌عدالتی اقتصادی

– سیاست‌های نادرست حکومت که به تشدید محرومیت‌ها انجامید

– بیکاری و فقدان فرصت‌های شغلی

۳. زمینه‌های فرهنگی

– بی‌سوادی و عدم آگاهی عمومی

– نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی از مرزهای شمالی

– جذب روشنفکران به ایدئولوژی‌های چپ

علاوه بر این، تعارض نخبگان داخلی بر سر قدرت، ایدئولوژی و قومیت نیز به تشدید بحران کمک کرد. گروه‌های اصلی درگیر شامل کمونیست‌ها، اسلام‌گرایان متجدد، اسلام‌گرایان سنتی و نخبگان حکومتی بودند که در نهایت، درگیری کمونیست‌ها با حکومت داوود خان به کودتای ۷ ثور انجامید.

### پیامدهای کودتای ۷ ثور

با وجود برخی تأثیرات مثبت ناخواسته (مانند بیداری مردم و طرح مطالبات عدالت‌خواهانه)، این کودتا پیامدهای فاجعه‌باری برای افغانستان داشت:

- کشته شدن حدود یک میلیون نفر
- مهاجرت پنج میلیون افغان به خارج از کشور
- معلولیت و آوارگی صدها هزار تن
- نابودی زیرساخت‌های کشور

اما از سوی دیگر، این رویداد باعث شد مردم به این باور برسند که نباید تحت حاکمیت استبداد شاهی، جمهوری مطلقه یا رژیم سرکوبگر کمونیستی زندگی کنند. در نهایت، کودتای ۷ ثور نقطه عطفی در تاریخ افغانستان بود که مسیر کشور را برای همیشه تغییر داد.

## حرف آخر:

بهارِ روایت، با رنگِ تاریخ و صدای شعر

هشتم ثور، روزی‌ست که خاطره‌ای بزرگ از ایستادگی و آرمان در ذهن ملت افغانستان نقش بسته است؛ روزی که مجاهدین این سرزمین، با دستانی خالی اما ایمانی سرشار، به سلطه‌ی یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های جهان پایان دادند و فصلی نو در مبارزه برای آزادی آغاز شد. این پیروزی، گرچه در ادامه‌ی مسیر خود با تلخی‌ها و چالش‌ها همراه بود، اما همچنان نمادِ ایستادگی یک ملت در برابر سلطه و تحقیر باقی مانده است.

در کنار این برگ زرین از تاریخ، در این شماره از روایت، ایستاده‌ایم بر شانه‌های بزرگان شعر و اندیشه؛ حکیم فردوسی، آن پیر خرد و حماسه، که زبان پارسی را با شاهنامه‌اش تا همیشه جاودانه کرد، و خیام نیشابوری، که با رباعیات پرمغز خود، از راز هستی و غبار گذرا بودن زمان گفت. حضور این دو چهره در این شماره، تلنگری‌ست بر ما که پایداری، تنها در میدان جنگ نیست، بلکه در حفظ زبان، فرهنگ و اندیشه نیز جلوه‌گر می‌شود.

در روزگارِ آشفتگی و پرسش، روایت‌گری مهم‌ترین رسالت ماست؛ چه از راه ثبتِ خاطراتِ جنگ، چه با بازتابِ اندیشه‌های جاویدان، و چه با گشودن پنجره‌ای به زندگی امروز. با این باور، روایت تلاش می‌کند پلی باشد میان گذشته و اکنون، میان حماسه و حکمت، و میان خاطره و معنا. باشد که در این گذرگاه دشوار، روشنی کلمات ما، چراغ راهی باشد برای فردا.

### ارتباط با ما

وبسایت: [www.revayat.com](http://www.revayat.com)

ایمیل: [revayataf@gmail.com](mailto:revayataf@gmail.com)

واتساپ: ۰۰۹۸۹۰۲۲۲۹۴۶۸۱



پایگاه خبری-تحلیلی روایت